

محتوای برنامه تربیتی حضرت یوسف(ع) در قرآن

سید عصمت الله ملکوتی

چکیده

حضرت یوسف (ع) از جمله پیامبرانی است که محتوای تربیتی او در قرآن کریم مورد توجه قرار گرفته است و از سرگذشت وی به عنوان «احسن القصص» (یوسف/۲) یاد شده است و رفتارها و فعالیت‌های ایشان به عنوان محتوای تربیتی معرفی شده است. این مقاله با هدف کشف محتوای تربیتی حضرت یوسف(ع) از قرآن با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و اکتشافی، انجام شده است. در این راستا متن قرآن کریم «سوره یوسف» با استفاده از تفاسیر و منابع مربوط، مورد بررسی قرار گرفته است و مؤلفه‌های تشکیل دهنده محتوای تربیتی حضرت یوسف (ع) از قرآن کریم کشف و استخراج گردیده است.

نتایج حاصل از تحقیق نشان می‌دهد که محتوای تربیتی حضرت یوسف(ع) در قرآن، ناظر به شش محور اساسی ساحت تربیت اعتقادی(توحید، نبوت و معاد)، تربیت عبادی، تربیت عقلانی، تربیت سیاسی، تربیت اقتصادی و تربیت اخلاقی است. ایشان برای تأثیرگذاری بر افراد مرتبط با خود و ایجاد تغییر در ساحت‌های وجودی آنها، از این محتوای تربیتی بهره گرفته است.

واژگان کلیدی: محتوا، تربیت، محتوای تربیتی، یوسف، قرآن.

مقدمه

محتوا یکی از عناصر اساسی و ارکان هر برنامه تربیتی است. محتوای تربیت جایگاه ویژه‌ای در فرایند تربیت دارد و بدون آن، تربیت محقق نمی‌شود. مراد از محتوا مجموعه فعالیت‌ها و آموزه‌هایی است که مربی برای اثرگذاری بر متربی و انتقال آنها به او به کار می‌گیرد. به طور کلی می‌توان گفت محتوا از دو بخش فعالیت‌ها و رفتارهای تربیتی، و آموزه‌ها و مواد آموزشی شکل می‌گیرد. (بناری، ۱۳۸۸، ص ۵۰) بنا براین؛ محتوا یکی از عناصر عمده‌ای است که هدف‌های تربیتی از طریق آن تحقق می‌یابد. برای محتوا تعاریف مختلفی از طرف صاحب نظران ارائه شده است. از جمله؛ محتوا عبارت است از مجموعه‌ی مفاهیم، مهارت‌ها و گرایش‌هایی که از سوی برنامه ریزان انتخاب و ساماندهی می‌شود. در واقع، محتوا هر چیزی است که مربی قصد دارد آن را به متربی انتقال دهد. مراد از محتوا در اینجا، مجموعه‌ای از آموزه‌ها، صفات، ویژگی‌ها، رفتارها و وضعیت‌های مطلوبی است که حضرت یوسف(ع) برای انتقال به متربیان و ایجاد تغییر در ساحت‌های وجودی آنها، مدنظر داشته و در قرآن کریم،

درسوره‌ای به نام آن حضرت منعکس شده است. با نگاهی تحلیلی به آنچه در این سوره از قرآن کریم آمده است، می‌توان آنها را از جهت‌های متفاوت و در قالب‌های مختلف از جمله «محتوای ناظر به بایدها و نبایدها دینی»، «محتوای ناظر به بعد عقیده و عمل»، «محتوای ناظر به بعد فردی و اجتماعی» و «محتوای ناظر به ساحت‌های وجودی انسان» دسته‌بندی و ارائه کرد. به نظر می‌رسد با توجه به اینکه این مقاله درصدد ارائه‌ی محتوای جامع تربیتی است، دسته‌بندی اخیر مناسب‌تر باشد؛ زیرا حضرت یوسف(ع) به عنوان یک مربی الهی، در صدد تربیت متربیان خود است و حکمت اقتضا می‌کند که محتوای جامعی از تربیت ارائه دهد، به نحوی که ساحت‌های اصلی تربیتی را در برگیرد.

براساس بررسی و تحلیل آیات سوره یوسف(ع) محتوای تربیتی ارائه شده در برنامه‌ی تربیتی ایشان ناظر به شش محور ساحت تربیت اعتقادی، تربیت عبادی، تربیت عقلانی، تربیت سیاسی، تربیت اقتصادی و تربیت اخلاقی است. در ذیل هریک مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. ساحت تربیت اعتقادی

یکی از محورهای اساسی محتوای برنامه تربیتی حضرت یوسف(ع) محتوای ناظر به ساحت تربیت اعتقادی است. در این بخش، حضرت یوسف(ع) به سه موضوع اساسی یعنی توحید، نبوت و معاد توجه کرده است.

۱.۱. توحید

برجسته‌ترین رسالتی که اولیای الهی دارند، دعوت جوامع بشری به توحید است، چون هیچ نعمتی بالاتر از توحید نیست. از این رو، اساسی‌ترین رکن دین، و دعوت انبیاء، دعوت به توحید و تربیت براساس آن است. چنانچه در قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (انبیاء/ ۲۵) و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که: «خدایی جز من نیست، پس مرا بپرستید. برای این اساس، یکی از مأموریت اصلی پیامبران، دعوت به توحید و مبارزه با خدایان دروغین ساخته‌ی دست بشر است. قرآن کریم این دعوت مشترک انبیاء را به صورت مکرر و گاهی در سیاقی مشابه ذکر می‌کند؛ «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ. وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ» (اعراف/ ۵۹، ۶۵، ۷۳) همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس گفت: «ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست، من از عذاب روزی سترگ بر شما بیمناکم. و به سوی عاد، برادرشان هود را

[فرستادیم] گفت: «ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست، پس آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟ و به سوی [قوم] ثمود، صالح، برادرشان را [فرستادیم] گفت: «ای قوم من، خدا را بپرستید، برای شما معبودی جز او نیست در حقیقت، برای شما از جانب پروردگارتان دلیلی آشکار آمده است. این، ماده شتر خدا برای شماست که پدیده‌ای شگرف است. پس آن را بگذارید تا در زمین خدا بخورد و گزندی به او نرسانید تا [مبادا] شما را عذابی دردناک فروگیرد.

توحید در آدیان الهی از جایگاه بسیار والایی برخوردار است، برای همین اولین قدم تربیتی پیامبران دعوت به توحید و دوری از شرک و بت‌پرستی می‌باشد، چنان‌که خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (نحل/۳۶) و در حقیقت، در میان هرامتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید:] «خدا را بپرستید و از طاغوت [فریبرگر] پرهیزید.» پس، از ایشان کسی است که خدا [او را] هدایت کرده، و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است. بنا براین در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است. علامه طباطبایی می‌فرماید: این آیه اشاره است به این که مسئله بعثت رسول، امری است که اختصاص به امتی ندارد، بلکه سنتی است که در تمامی امت‌ها و همه اقوام جریان دارد و ملاکش هم احتیاج است و خدا به حاجت بندگان خود واقف است. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۲، ص ۲۴۲) یعنی همه انبیاء آمده‌اند تا مردم را به توحید دعوت نموده، خداوند را عبادت کنند و از طاغوت اجتناب نمایند.

اساسی‌ترین محور تربیتی حضرت یوسف (ع) حضور بارز تفکر توحید در تمام مراحل و لحظات زندگی پرفراز و نشیب اوست. او در سختی و راحتی، گرفتاری و آسودگی همواره برخدا تکیه داشت و هیچ تکیه‌گاه دیگری اختیار نکرد. این خدا محوری و اتکال به ذات‌لایزال الهی از سویی در گفتار نغز او موج می‌زند و از سویی چون خورشید نورگستر، تمام اعمال و رفتارهای او را نیز تحت پوشش قرار داده است. بنابراین او هم در قول و هم در عمل متربیان خود را به سوی توحید فرا می‌خواند.

جلوه‌های این دعوت به توحید و خدا محوری را در شیوه‌های متعدد تربیتی ایشان می‌توانیم دریابیم که در گفتگوها و مناظره‌ها، بیشترین اصرار یوسف (ع) بر تثبیت یگانه پرستی در جان و روان مخاطبان بوده است؛ چرا که جامعه مصر آن دوران، در اثر سلطه فرمانروایان غیرالهی، از خدا باوری و خداپرستی حقیقی دور شده و به ورطه‌های انحراف و شرک درافتاده بودند. (روستا، ۱۳۹۷، ص ۶۲) در زندان خطاب به دو همبند خود می‌فرماید: «يَا صَاحِبَي السِّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (یوسف/۳۹) ای دورفیق زندانیم، آیاخدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟ درآیه بعد می‌فرماید: «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَتْهُمَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا

مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف/۴۰) شما به جای او جز نام‌هایی [چند] را نمی‌پرستید که شما و پدران‌تان آنها را نامگذاری کرده‌اید، و خدا دلیلی بر [حقانیت] آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. همچنین در آیه دیگری به نقل از آن حضرت آمده است: «وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» (یوسف/۳۸) و آیین پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نموده‌ام. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم.

یوسف(ع) می‌گوید: من دین و آیین جدیدی را اختراع نکرده‌ام، بلکه طبق آیین پدران و اجدادم که خداوند آنها را به اعتقادات صحیح که همان یگانگی خداوند است، تربیت فرمود، عمل می‌کنم و این اعتقاد در هیچ عصر و زمانی تفاوتی ندارد، زیرا معقول نیست که خداوند به پیامبران خویش آیینی را وحی نماید و آیین آن پیامبر با پیامبر دیگر تناقض داشته باشد. بنابراین، دعوت به یگانگی خدا، دعوت مشترک بین فرستادگان الهی است، که همه پیامبران بر آن تأکید داشته‌اند و هر عقیده و آیینی که با آن تناقض داشته باشد، عاری از حقیقت است.

همچنین یوسف(ع) در سخنانش به این نکته اشاره می‌نماید: آیا شرک و تناقضاتی که در آن وجود دارد و پرستش معبودهای متعدد، بهتر است یا یگانگی و پرستش خدای بی‌همتا؟ تعدّد خدایان، عقل و اندیشه آدمی را مشوّش ساخته و آن را در وادی خرافات و آداب و رسوم وهمی و خیالی قرار داده، به سقوط می‌کشاند، همان گونه که انسان‌ها در اثر این که هر گروهی، خدایی برای پرستش خود داشتند که با خدای گروه دیگر تفاوت داشت، پراکنده و متفرق شدند، در حالی که یگانگی خداوند انسان را از بند خرافات، آزاد و میان آرمان‌های گروه‌ها همبستگی ایجاد می‌کند و آن‌ها را به یک هدف که همان اخلاص برای خدای یگانه و انجام اعمال شایسته است، ارتقاء می‌بخشد.

سپس یوسف(ع) سخنش را ادامه داده و می‌فرماید: بت‌ها و خدایانی را که شما می‌پرستید، از مظاهر طبیعت است و همه کرامات و قدرت‌هایی را که بدان‌ها نسبت می‌دهید، ساخته و پرداخته افکار و اندیشه شماست که آن‌ها را خدا نامیده‌اید، شما چگونه اشیایی را که خود ساخته‌اید و دلیل و برهانی بر خدایی آن‌ها وجود ندارد، پرستش می‌کنید، خدایی که شایسته پرستش است، فقط خدای یگانه و بی‌همتا است و تنها پرستش او، راه صحیحی است که باید بشر آن را بییماید، ولی بیشتر مردم در اثر جهل و گمراهی که از ناحیه حاکمان براندیشه و افکارشان، گریبان‌گیران‌ها شده، از این حقیقت آگاه نیستند. بر این اساس هیچ کس حق ندارد غیر خدا را بر سرنوشت خود مسلط کند و اگر جریانی حاکم بر انسان شود باید مأذون از جانب حق متعال باشد و پس هر حکومتی غیر حاکمیت «الله» باطل است. (همان، ص ۶۴)

بنابراین؛ حضرت یوسف(ع) در ابتدای دعوت خود به سراغ اساسی‌ترین مسئله‌ی عقیدتی می‌رود و آن مسئله‌ی توحید و اجتناب از شرک است، زیرا هر حرکت اصلاحی از توحید سرچشمه می‌گیرد و همچنین زیربنای هر حرکت تخریبی و ضد الهی شرک قرار دارد، از دنیاپرستی، مقام‌پرستی، هواپرستی و مانند آن که هر کدام شاخه‌ای از شرک محسوب می‌شود. (بناری، ۱۳۹۸، ص ۴۵) به عبارت دیگر، شرک به خدا نوعی عقیده است و عقیده، پایه‌ی گرایش‌ها و رفتارهای انسان است و کسی که عقیده‌ی نادرستی نسبت به خدا داشته باشد، گرایش‌ها و رفتارهای او نیز نادرست خواهد بود. علاوه بر این، توحید و یگانه‌پرستی، عناصر روان آدمی را انسجام و سامان بخشیده و قوای فکری وی را برای دریافت و شناخت مبدأ واحد، متحد و هماهنگ می‌سازد، برخلاف شرک و چندخدایی که به پریشانی و ازهم‌پاشیدگی قوای روانی می‌انجامد. (حسنی بافرانی و مهدوی راد، ۱۳۹۰، ص ۱۷۰)

بنابراین، یکی از محورهای اساسی محتوای تربیتی حضرت یوسف(ع) که ناظر به ساحت اعتقادی است، گرایش به توحید و اجتناب از شرک است. سعی و تلاش ایشان بر آن است تا متریانش را بر این اساس تربیت نماید.

۱.۲. نبوت

خدای سبحان برای انسان علاوه بر هدایت حسی، عقلی و شهودی، هدایت و حیانی نیز قرار داده است و پیامبران را که مربیان واقعی جامعه‌ی بشری است با دانش و بینشی که از سرچشمه‌ی زلال وحی جاری شده و متصل به کمال مطلق و مطلق کمال هستند را برای تربیت و هدایت بشر برگزیده است. حضرت یوسف(ع) از پیامبرانی است که عمل‌کردش مبتنی بر عمل‌کرد انبیای پیشین است؛ چنان‌که در قرآن کریم از زبان او می‌خوانیم: «وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» (یوسف/۳۸)؛ و آیین پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نموده‌ام. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم. این از عنایت خدا بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند. آن حضرت در این آیه شریفه نبوت و پیروی از انبیاء(ع) را عنایت حضرت حق به خود و همه‌ی انسان‌ها شمرده و ضمن این‌که از خداوند به خاطر این نعمت بزرگ سپاسگزاری می‌کند مردم را نیز بدان دعوت می‌کند و پیروی نکردن برخی از مردم از نعمت نبوت را قدرشناسی آن‌ها از حاملین وحی الهی میداند. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۲۳۷)

و اگر کسی قانع شد که حتماً چنین افرادی در هر عصری در میان جامعه انسانی باشند در حقیقت مساله نبوت انبیاء و امامت ائمه را پذیرفته و قبول کرده که وجود انبیاء(ع) نعمتی است از ناحیه خداوند متعال، هم برخود آن حضرات که هستی‌شان داده و به تربیت ربوبی خود توحید را تعلیم‌شان داده و مبعوث‌شان کرده، و هم بر همه مردم جامعه که چنین افرادی را برای آنان نصب نموده تا حق را به یاد آنها آورده و فطرت خواب‌آلود آنها را بیدار کنند و در

برابر غفلت و گمراهی از حق دفاع نمایند، چون اشتغال مردم به اعمال و امورمادی و ممارست آنها در امورحسی آنها را به سوی لذات جلب نموده و به پستی وادار می‌سازد، و اگر در هر عصر و دوره‌ی مردانی خداشناس و خداپرست و افرادی که خدا با توجه خالص به قیامت پاک و خالص‌شان کرده نبوده باشند، گمراهی و کوری سراسر زمین را احاطه می‌نماید، و واسطه فیض بین زمین و آسمان قطع و غایت خلقت باطل گشته، زمین اهل خود را فرو می‌برد». (همان ص ۲۳۸) بنابراین، دومین محور محتوای تربیتی حضرت یوسف(ع) که ناظر به ساحت اعتقادی است، نبوت و ایمان به فرستادگان الهی است. سعی و تلاش ایشان بر آن است تا متربیان خود را بر این باور تربیت نماید.

۱.۳. معاد

یکی از عوامل که باعث تربیت انسان می‌شود ایمان به معاد و عالم پس از مرگ است، باور به اینکه انسان مسئول اعمال و رفتار خود است، اعمال و رفتار انسان پاداش و کیفر الهی را در پی خواهد داشت تأثیر شگرفی بر انسان خواهد گذاشت. با توجه به اهمیت و نقش اعتقاد به معاد در خویشتن داری، اگر چنین باوری و اعتقادی در جامعه‌ای حاکم شود دیگر نیازی به کنترل‌های ظاهری باقی نمی‌ماند.

معاد باوری در میان همه‌ی ادیان ابراهیمی مشترک است ولی کیفیت آن تفاوت دارد. معاد باوری یعنی اعتقاد به زندگی جاوید، حیات اخروی و دریافت پاداش و تنبیه نهایی در جهان دیگر. در قرآن کریم بیش از هزار آیه در مورد معاد مطرح است و این یعنی اختصاص حدود یک‌ششم کل قرآن به این اصل اساسی (نجاری، ۱۳۸۶، ص ۲۹۳) در منطق توحیدی معاد باوری و عاقبت اندیشی نقش کلیدی در زندگی سعادت‌مندانه دارد. واقعیت این است که دنیا گذرگاه موقت است و قیامت استراحت‌گاه همیشگی و حیات دنیا بسیار کوتاه و مقدمه برای حیات آخرت است.

حضرت یوسف(ع) یکی از مربیان برگزیده الهی است، که سعی دارد برای تربیت انسان‌ها از تذکر و یادآوری معاد استفاده کند. به مناسبت‌های مختلف به مسأله قیامت اشاره کرده است، زیرا می‌دانست که سلامت فرد و جامعه در گرو اعتقاد به آن است، از جمله مواردی که حضرت یوسف(ع) مسأله معاد و اهمیت آن را مطرح می‌کند آن جایی است که آن دوهم‌بندش از وی تقاضایی تعبیر خواب نمودند، ایشان هم پذیرفت که تعبیر خواب- های آنان را بگوید ولی قبل از آن؛ شروع به هدایت و ارشاد آنان کرد و یکی از مسائلی که به آن اشاره کرد مسأله ایمان به معاد و قیامت بود، فرمود: «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (یوسف/۳۷) «من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرتند رها کرده‌ام»، یعنی من به قیامت ایمان دارم، ایشان در اولین فرصتی که برایش پیش آمده است بعد از ایمان به خدا مسأله ایمان به معاد را مطرح می‌کند، و افراد مرتبط با خود

را به این سمت جهت می‌دهد. همچنین وقتی که در رأس حکومت قرار می‌گیرد، تنها چیزی که به فکرش است یاد قیامت است، زیرا بندگان خاص خدا در اوج عزت و قدرت به یاد مرگ و قیامت و سرانجام کار خود هستند. (قرائتی، ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۱۶۶) می‌فرماید: «أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوْفَنِي مُسْلِمًا وَ الْخَفَنِي بِالصَّالِحِينَ» (یوسف/۱۰۱) «تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی؛ مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.» در واقع حضرت یوسف (ع) با این جمله اشاره می‌کند به اینکه مسئله قیامت و معاد از مسئله دنیا جدا نیست بلکه این دو به هم مرتبط هستند و اگر ما در این دنیا به یاور و مربی نیاز داریم در آن دنیا نیز نیازمندیم. درخواستش از خداوند این است که او را مسلمان بمیراند و به شایستگان که همان صالحین است ملحق نماید. با این تعبیر حضرت به اطرافیان فهماند که یاد مرگ بهترین عامل برای تربیت نفس انسان است.

نکته‌ی قابل تأمل اینکه می‌فرماید: خدایا مرا به شایستگان که همان صالحین است ملحق فرما؛ این بیان ظرافت‌ها و ظرفیت‌های زیادی دارد، از جمله اینکه اولاً، آخرتی وجود دارد. ثانیاً، در آخرت افراد طبقه بندی می‌شود و عده‌ی صالح هستند و عده‌ی ناصالح. ثالثاً، صالحان افرادی هستند که از جایگاه بالای برخوردار هستند. رابعاً، در قیامت حساب و کتاب وجود دارد چون اگر حساب و کتاب وجود نداشته باشد تقسیم بندی معنا ندارد، یعنی وقتی حساب و کتاب نباشد، صالح از ناصالح تشخیص داده نمی‌شود، پس شرط ملحق شدن به صالحان نیازمند عمل صالح است که باید در این دنیا فرد داشته باشد و با دست‌پر و همراه با زاد و توشه سفر کند که بتواند توفیق همراهی با صالحان را کسب نماید. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۳۴۲)

بنابراین؛ حضرت یوسف (ع) به خوبی می‌دانست که سلامت فرد و جامعه در گرو باور به معاد است. از این رو، سعی داشت تا افراد مرتبط با او به مسئله معاد و روز قیامت اعتقاد و باور پیدا کند، زیرا می‌دانست که اعتقاد به معاد در جهت دادن به رفتارهای فردی و اجتماعی و اصلاح امور مؤثر است. باور به معاد، پشتوانه نیرومندی برای احساس مسئولیت و پذیرفتن محدودیت‌های رفتاری و گفتاری است. وقتی انسان به آخرت ایمان داشته باشد و قبول کند که در آخرت حساب و کتابی وجود دارد و بر اساس اعمال پاداش و عقاب داده می‌شود مواظب رفتار خود خواهند بود. بنابراین؛ پس از توحید، مهم‌ترین عامل اعتقادی تأثیرگذار در تربیت انسان معاد است.

۲. ساحت تربیت عبادی

پس از ساحت تربیت اعتقادی، دومین ساحت در برنامه تربیتی حضرت یوسف (ع) مربوط به ارتباط انسان با خدای متعال و ساحت تربیت عبادی است. به سبب اصالت و اهمیت عبودیت و بندگی خداوند، این ساحت در زمره‌ی مهم‌ترین ساحات الگوی تربیتی آن حضرت به شمار می‌آید.

از بارزترین ویژگی برنامه تربیتی حضرت یوسف(ع) ساحت تربیت عبادی و تعبد نسبت به حق تعالی است، ولی عبادت منحصر به آداب و رسوم تعبدی معروف مانند نماز و روزه و زکات و... نیست بلکه دارای معنی بسیار عمیق‌تر و شامل‌تری است، و آن عبارت است از؛ پیوند همیشگی با خدا یعنی در حقیقت سراسر این ساحت تربیتی همان پیوند است. همه فروع و شعبه‌های تربیت از آن سرچشمه گرفته و بازگشت همه آن‌ها هم در پایان کار به سوی آن است.

چون اگر در همه احوال این حقیقت مدنظر باشد، معانی سایر آداب و تشریفات و مناسک روشن خواهد شد. نماز، روزه، زکات، حج و سایر مظاهر و شعائر تعبدی منازل هستند که راه‌پیمایان طریق عبادت و سالکان منزلگاه معبود برای اندکی در آن منزل گزیده و توشه راهی برداشته، سپس بازاد و توشه کافی راه را ادامه داده به سوی سر منزل نهایی ره سپار می‌شوند. این راه همان عبادت است، بنابر این هرچه در این راه واقع شود از پرستش گرفته تا کارهای روزمره زندگی، یا اندیشیدن و ادراک، تا وقتی که هدف الهی باشد همه عبادت می‌باشند. عبادت، بدین معنی همه زندگی را شامل می‌شود و در برمی‌گیرد. (قطب، ۱۳۷۵، ص ۲۸) مراد خداوند متعال که هدف از خلقت را عبادت دانسته «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶) «و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند» همین معنی است.

عبادت هنگامی با ارزش است که به صورت راه و رسم زندگی، تمام حیات انسان را در برگیرد. و عبادت آن هنگامی ارزش است که شیوه‌ی رفتار و کردار و تفکر و ادراک و همه‌ی شؤون دیگر زندگی باشد. تمام جوانب زندگی و امور مربوط به حیاط به روشنی براین اصل استوار شود، و در هر لحظه شایستگی‌ها و ناشایستگی‌ها را مانند آینه‌ای صاف و بی‌غبار بنمایاند. در این صورت بازگشت تمام کارها به خدا است، و منبعی که در هر کار باید بدو مراجعه کرد و قوانین و دستورات او باید راهنمای تمام لحظات زندگی بشر باشد. قاعده‌ی کلی و اصل اساسی تربیت اسلامی، ایجاد پیوند میان قلب انسان و خدا است، پیوند دائمی که هر لحظه قلب را برمی‌انگیزد تا به خدا رجوع و در هر کاری از قانون الهی پیروی نماید. (همان، ص ۲۹)

در لحظه لحظه زندگی حضرت یوسف(ع) این پیوند قابل مشاهده است که یکی از آن موارد جایی است که حضرت یوسف(ع) در دام خطرناک همسر عزیزم گرفتار می‌شود و برای رهایی و نجات از آن به خداوند بزرگ پناهنده می‌شود و می‌فرماید «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف/۲۳) گفت: پناه به خدا که او سرپرست من است و منزلت مرا نیکو داشته است که ستمگران رستگار نمی‌شوند. و به دنبال این ماجرا وقتی زنان اشراف مصر با زلیخا هم‌داستان می‌شود ایشان برای نجات از آن به درگاه الهی رو می‌آورد و می‌فرماید «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (یوسف/۳۳)

[یوسف] گفت: «پروردگارا، زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند، و اگر نیرنگ آن را از من بازگردانی، به سوی آنان خواهم گرایید و از [جمله] نادانان خواهم شد.»

درآیه دیگر حضرت کسانی را که دست از عبادت خداوند یکتا برداشته و به انحراف گراییده نکوهش می‌کند «ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف/۴۰) شما به جای او جز نامهایی [چند] را نمی‌پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده‌اید، و خدا دلیلی بر [حقانیت] آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

فرمان و دستور خدا به انسان‌ها، در باره عبادت و پرستش این است که؛ عبادت و پرستش منحصر در خداست و فقط اختصاص به ذات مقدس او دارد. بنابراین استدلال عقلی و دلیل نقلی، هر دو به توحید عبادی راهنمایی و هدایت می‌کنند. توحید و یکتاپرستی آیین و دین مستقیم و استواری است که در آن هیچگونه انحراف و کجی ندارد. ولی بیشتر مردم آگاهی ندارند و نمی‌دانند. مشرکان و بت پرستان از درستی و استواری توحید و خداپرستی و متکی بودن آن بر برهان، آگاهی ندارند. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۳۱۸)

حضرت یوسف (ع) تنها در گرفتاری‌ها نیست که به یاد خدا باشد بلکه در اوج نعمت، وقتی به حاکمیت دست پیدا کرده و خانواده و پدر و مادرش را بعد از سال‌ها فراق دوباره ملاقات نموده، با خدای خودش چنین عاشقانه نجوا می‌کند «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (یوسف/۱۰۱) «پروردگارا، تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی؛ مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.» یوسف (ع) از میان نعمت‌های الهی که خدا به او داده بود، از علم و دانش و از حکومت یاد می‌کند و در این مناجات از خدا نمی‌خواهد حکومت او استمرار یابد، بلکه از او می‌خواهد نیک فرجام بوده و مسلمان بمیرد و با شایستگان باشد و این عاقبت‌نگری یوسف را نشان می‌دهد. (رضایی اصفهانی، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۱۷۴) این آیه اوج پیوند و ارتباط حضرت یوسف (ع) با خداوند را نشان می‌دهد و ایشان دو چیز را مورد تأکید قرار می‌دهد؛ یکی سپاس‌گزاری از خداوند در قبال نعمت‌ها، دوم درخواست عاقبت‌بخیری و نیک‌فرجامی.

۳. ساحت تربیت عقلانی

یکی دیگر از ساحت‌ها در محتوای برنامه تربیتی حضرت یوسف (ع) ساحت تربیت عقلانی است. تربیت عقلانی در شناخت هستی و اصول اعتقادی نقش اساسی داشته و در صعود و سقوط فرد و جامعه تأثیرگذار است. عقل

به عنوان حجت و رسول باطنی درآموزه‌های دینی مورد توجه خاصی قرار گرفته است. تمایز اساسی انسان با سایر مخلوقات به ویژه حیوانات در برخورداری از نعمت عقل و خرد است، و به نص صریح قرآن کریم کسانی که از این عطیه الهی به درستی بهره نمی‌برند به مراتب از حیوانات پست‌تر و پایین‌ترند. (انفال/۲۲)

واژه‌ی عقل از حیث مفهوم با «عقال» تناسب دارد و عقال به معنای بندی است که به وسیله آن زانوی شتر سرکش بسته و طغیان‌گری‌اش مهار می‌شود. عقل را به این جهت عقل نامیده‌اند که جلو غرایز و امیال سرکش را می‌گیرد و زانوی غضب و شهوت سرکش را می‌بندد. (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۷۰) به همین جهت عقل در اصل به معنای «امساک و استمساک است. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۵۱) با عنایت به نقش اساسی عقل در شناخت هستی و باورهای بنیادی و تأثیرگذاری آن در رشد و تربیت سرمایه‌های انسانی، در متون اسلامی عقل به عنوان رسول باطنی و گرانمایه‌ترین نعمت و نخستین مخلوق الهی و مخالف جهل و به معنای درک و نور رحمانی و قوه‌ی آماده‌ی پذیرش دانش و تعیین‌کننده تکلیف معرفی شده است. (مرزوقی و صفری، ۱۳۸۶، ص ۱۷) در واقع عقل، ملکه و حالتی نفسانی است که انسان را به سوی انتخاب خیر و دفع و دوری از بدی‌ها؛ دعوت می‌کند. (همان، ص ۱۱۷)

در نگاه اسلامی عقل به اندازه‌ی جایگاه رفیع دارد که شرط تکلیف و صحت عبادت دانسته شده و اگر کسی از این نعمت بزرگ الهی بی‌بهره باشد، وظایف شرعی شامل حال او نمی‌شود. از این رو؛ در برنامه تربیتی حضرت یوسف (ع)، ساحت تربیت عقلانی از اهمیت فراوانی برخوردار است. در سوره یوسف آیه دوم که به عنوان مقدمه سیره آن حضرت به حساب می‌آید، می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف/۲) ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید. «عقل» (مصدر «تَعْقِلُونَ») به معنای فهمیدن و نیز به معنای تدبیر و اندیشه کردن است. مفعول «تَعْقِلُونَ» به قرینه صدر آیه، محتوای قرآن و مضامین وحی می‌باشد. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۲۳۸) آیه‌ی فوق به این مطلب مهم اشاره دارد که هدف نزول قرآن تنها روخوانی، قرائت و حفظ آیات آن نیست، بلکه هدفی والاتر دارد که همه‌ی این‌ها مقدمه‌های آن است؛ یعنی هدف نهایی، تعقل و درک آیات قرآن است؛ درکی نیرومند که انسان را با تمام وجود به سوی عمل فرا می‌خواند. (رضایی اصفهانی، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۲۹) از این آیه به روشنی استفاده می‌شود که محتوای تربیتی باید به گونه‌ای باشد که عقل و خرد متربی را به کار بگیرد و شکوفا نماید.

همچنین حضرت یوسف (ع) وقتی برای هدایت و تربیت دو همبندش آنها را با این سؤال مواجه می‌سازد که آیا خدایان پراکنده بهتر است یا خدای واحد یکتای مقتدر؟ در حقیقت می‌خواهد عقل و خرد آنها را به کار بکشد تا از این طریق هدایت و تربیت شوند: «يَا صَاحِبَي السِّجْنِ أَرَأَبْتَ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (یوسف/۳۹)

ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟ یا در آیه بعد که می‌فرماید: «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف/۴۰) شما به جای او جز نامهایی [چند] را نمی‌پرستید که شما و پدرانان آنها را نامگذاری کرده‌اید، و خدا دلیلی بر [حقانیت] آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. از این طریق می‌خواهد آنها را به تفکر وادارد تا عقل و خردشان به شکوفایی برسد.

۴. ساحت تربیت سیاسی

یکی از ساحت‌های تربیتی دیگری که در برنامه تربیتی حضرت یوسف(ع) به صورت بسیار پررنگ مطرح گردیده، ساحت تربیت سیاسی است. تربیت سیاسی از مباحث نوپا و میان رشته‌ای است که امروزه ذهن برخی از محققان و سیاسیون را به خود مشغول داشته است. ساحت تربیت سیاسی یکی از ساحت‌های مهم وجودی انسان به حساب می‌آید که به عنوان یکی از ابعاد بسیار مهم تربیتی انسان نقش مهمی در جامعه‌پذیری، مشارکت و فهم سیاسی افراد و سرانجام پویایی و توسعه جامعه دارد. (دبیری و پدیدار، ۱۴۰۰، ص ۲) از این رو، یکی از مسائل که به طور فزاینده‌ای مورد توجه نظام‌های سیاسی قرار گرفته، مسئله تربیت سیاسی است؛ زیرا تنظیم و ترویج تربیت سیاسی، درهرنظام سیاسی گامی بسوی کارآمدی و پیشرفت آن نظام در دنیای معاصر تلقی می‌شود.

تصدی ریاست در حکومت دینی برای ریاست طلبی نیست، بلکه بستری برای خدمت به مردم است. حضرت یوسف(ع) برای نجات مردم از بحران خشک‌سالی و فشار اقتصادی، که جامعه مصر را تهدید می‌کرد، اقدام به پذیرش مسئولیت درحکومت مصر نمود و حتی خود درخواست سرپرستی خزان و امور اقتصادی حکومت را نمود. (یوسف/۵۵) رفتار یوسف(ع) نشان می‌دهد که داوطلبان پذیرش مسئولیت‌ها، می‌توانند قابلیت‌ها و توانایی‌های خویش را بیان کنند، تا دیگران نسبت به آنها آشنایی پیدا کنند. (سلیمانی و منتظرالقائم، ۱۳۹۳، ص ۱۶)

از مجموعه دو وصفی که پادشاه از یوسف(ع) بیان کرد؛ «مَکِينٌ، أَمِينٌ» و دو صفتی که یوسف برای خود بیان نمود؛ «حَفِیْظٌ، عَلِيمٌ» اوصاف کارگزاران شایسته به دست می‌آید: قدرت و توانایی، امانت‌داری، پاسداری و تعهد، آگاهی و تخصص. (قرائتی، ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۸۱) از ویژگی‌هایی که قرآن از زبان پادشاه مصر برای حضرت یوسف(ع) نقل می‌کند، یکی مکنّت و توانایی است. (همان، ص ۷۷) دوم امانت‌داری است که این ویژگی در موارد متعدد به ویژه در خانه عزیرمصر به خوبی خود را نشان داد. دو وصف دیگری که به نقل از زبان خود آن حضرت بیان شده، یکی تعهد و پاسداری، که هنگام پذیرش وزارت خزانه داری و مالی این ویژگی را برای خود بیان کرد. دوم، آگاهی و تخصص است که حکومت‌ها نیازمند افراد متخصص و آگاه هستند، و حضرت یوسف(ع) در

پذیرش مسئولیت حکومتی، به این مقوله توجه داشت و تخصص را یکی از ضروریات پذیرش مسئولیت شمرده و خود را به صفت «علیم» توصیف نمود. (یوسف/۵۵) (سلیمانی و منتظرالقائم، ۱۳۹۳، ص ۱۷)

۵. ساحت تربیت اقتصادی

یکی از ساحت‌های تربیتی حضرت یوسف (ع)، ساحت تربیت اقتصادی است، و او در زمینه رشد و شکوفایی اقتصادی کشور مصر کارهای بزرگی انجام داد. مطالعه سیره حضرت یوسف (ع) به عنوان یک فرمانروای الهی که به مقابله با بحران خشک‌سالی و پیامدهای اقتصادی آن در دوران خود پرداخت، می‌تواند راه‌گشای امروز ما باشد. خداوند در سوره یوسف (ع) رویارویی ایشان با مشکلات پیچیده اقتصادی را به تصویر می‌کشد و با نگاه کوتاه به برخی از آیات این سوره، نکته‌های قابل توجهی را می‌توان در باره راه‌برد آن حضرت در رویارویی با چالش‌های فراوری وی استخراج کرد که در زمینه ساحت تربیت اقتصادی یاری رسان خواهند بود.

از نگاه حضرت یوسف (ع) اولین شرط برای تصدی مسئولیت اقتصادی جامعه، این است که کسی مسئولیت اقتصادی را عهده‌دار شود که طرح و برنامه داشته باشد، چنانچه خود ایشان برنامه بسیار دقیقی را برای عبور از شرایط بسیار پیچیده اقتصادی زمان خودش و ساماندهی آن ارائه می‌دهد و می‌فرماید: «قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ» (یوسف/۴۷) گفت: «هفت سال پی در پی می‌کارید، و آنچه را درویدید- جز اندکی را که می‌خورید- در خوشه‌اش واگذارید. حضرت یوسف (ع) برای مقابله با وضعیت پیچیده اقتصادی پیش روی مردم مصر دستورالعمل صادر کرد که تا هفت سال پی در پی کشت کنند و آنچه را درو خواهند کرد، جز اندکی، بقیه را در خوشه نگهدارند تا فاسد نشود. ایشان با پیش‌بینی صحیح وضعیت نابسامان اقتصادی و برنامه ریزی برای مقابله با آن، این راه‌برد را برای متریان خودش تعلیم داد که آینده‌نگری و برنامه‌ریزی برای مقابله با مشکلات اقتصادی جامعه لازمه مدیریت کشور است. (قرائتی، ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۲۱۸) همچنان ایشان دستور دادند تا گندم را که جزء کالاهای اساسی و راهبردی مردم مصر محسوب می‌شد، ذخیره شود. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۲۵۹) دستور دیگر ایشان این بود که گندم را با سنبله‌اش ذخیره کنند، دلیل آن این بود که در این صورت جانداران نمی‌توانند داخل سنبله شوند و در نتیجه گندم هرچه بماند فاسد نمی‌شود، اما اگر بکوبند و از سنبله جدا کنند، خیلی زود خراب می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۴۲۸) در ادامه می‌فرماید: «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ» (یوسف/۴۸) آن گاه پس از آن، هفت سال سخت می‌آید که آنچه را برای آن [سالها] از پیش نهاده‌اید- جز اندکی را که ذخیره می‌کنید- همه را خواهند خورد.

با توجه به این که در مسائل اقتصادی، تنها موضوع «فزونی تولید» مطرح نیست، گاهی «کنترل مصرف» از آن هم مهم تر است و به همین دلیل، «یوسف» (ع) در دوران حکومت خود، سعی کرد در آن هفت سال وفور تولید، مصرف را به شدت کنترل کند، تا بتواند قسمت مهمی از تولیدات کشاورزی را، برای سال‌های سختی که در پیش بود، ذخیره نماید. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۴۲۹) بنابراین، می‌توان این‌گونه برداشت کرد که کنترل حکومت بر روند تولید و توزیع، در شرایط نابسامان اقتصادی امر ضروری است. در آیه بعد می‌فرماید: «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ» (یوسف/۴۹) آن گاه پس از آن، سالی فرا می‌رسد که به مردم در آن [سال] باران می‌رسد و در آن آب میوه می‌گیرند. از این آیه برداشت می‌شود که در مشکلات اقتصادی بایست مردم را به آینده امیدوار کرد تا بتوانند سختی‌ها را تحمل کنند. (خاندوزی و حسین زاده، ۱۳۹۴، ص ۱۰۵)

شرط دوم، تعهد و پاک‌دستی و دانش و تخصص در انجام مسئولیت محوله است. از این روست که می‌فرماید: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (یوسف/۵۵) [یوسف] گفت: «مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار، که من نگهدارنده دانا هستم. حضرت یوسف (ع) مقام خزانه داری کشور پهناور مصر را درخواست کرد و این، بیانگر اهمیت جایگاه اقتصاد است. سلامت اقتصاد کشور، سبب قوام دین و دنیای مردم است، زیرا وقتی اقتصاد کشور تأمین نباشد، امنیت، سیاست، دین و فرهنگ نیز با دشواری روبه‌رو می‌شوند، از این روست که پیامبر گرامی اسلام (ص) به خدا عرض می‌کند که نان ما را پُربرکت قرار ده و میان ما و نان جدایی مینداز، چون اگر نان نباشد، نماز و روزه و واجبات دیگر ادا نمی‌شوند. (کلینی، ص ۱۰۴۹) مراد از نان در این روایت، اقتصاد است و در عرف نیز رایج است وقتی گفته می‌شود «نان مردم خوب یا بد است» چگونگی اقتصاد کشور مراد است. (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۴۱، ص ۸۳)

تنگناهای اقتصادی، دین توده مردم را از آنان می‌گیرند و جز اندکی تحمل ندارند که در برابر فقر و مشکلات اقتصادی ایستادگی کنند! براین اساس، ایستادگی هرملت به اقتصاد پویای کشور وابسته است. از این رو در قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (نساء/۵) و اموال خود را - که خداوند آن را وسیله قوام [زندگی] شما قرار داده - به سفیهان مدهید، و [لی] از [عواید] آن به ایشان بخورانید و آنان را پوشاک دهید؛ و با آنان سخنی پسندیده بگویید. مال سبب قیام است و ملت فقیر، زمین گیر و ستون فقراتش شکسته است، زیرا فقیر یعنی کسی که ستون فقرات او شکسته است، چنان که مسکین به معنای زمینگیر و فاقد قدرت حرکت است. (همان، ص ۸۴) هدف یوسف (ع) از انتخاب پُست وزارت اقتصاد و دارایی این بود که با مدیریت صحیح، وضع اقتصادی جامعه مصر را به ویژه در زمانی که کشور با بحران خشکسالی روبه‌روست، سامان دهد و با گردآوری و ساماندهی امور مالی و ارزاق کشور، برای سال‌های قحطی

ذخیره و در آن هنگام، عادلانه میان مردم قسمت کند و از فشار برخواسته از بحران بردوش طبقات ناتوان جامعه بکاهد. البته با توجه به اصل و زیربنا بودن اعتقاد و فرع و روبنا بودن اقتصاد، هدف اساسی حضرت یوسف(ع) تربیت جامعه و تبلیغ دین الهی بود. (همان، ص ۸۵)

حضرت یوسف(ع) در ادامه درخواستش افزود که مسئول امور مالی و اقتصادی کشور باید دو صفت تعهد و تخصص را داشته باشد و او هردو ویژگی را دارا است: «إِنِّي حَفِيزٌ عَلِيمٌ». ایشان شایستگی خود را برای پذیرش سمت خزانه‌داری مصر با دو وصف «حفیظ» و «علیم» بیان کرد، تا براعت‌ماد فرمانروا به خود بیفزاید. این دو ویژگی هم نگهداری از اموال عمومی را می‌رساند و هم تخصص و تجربه بودن را؛ یعنی یوسف(ع) کارشناس فنی این رشته، و از چگونگی تولید، نگهداری و توزیع صحیح درآمد آگاه است. بنابراین، دو ویژگی تعهد و تخصص، دو شرط لازم برای پذیرش هرسمتی است و هرکارگزاری باید هم متعهد باشد و هم متخصص.

۶. ساحت تربیت اخلاقی

ساحت تربیت اخلاقی ششمین محوری است که در محتوای برنامه تربیتی حضرت یوسف(ع) به آن توجه نشان داده شده است. تربیت اخلاقی یکی از مهم‌ترین، حساس‌ترین و زیربنایی‌ترین ساحت‌های تربیتی به شمار می‌رود. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۷، ص ۴۲۳) در این محور در الگوی تربیتی حضرت یوسف(ع) چند مفهوم مهم اخلاقی مطرح شده که برخی از آنها بیان می‌گردد. دو مفهوم مهم از مفاهیم اخلاقی که تصریح به آنها دارد، صبر و تقوی است که می‌فرماید «قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۹۰) به راستی خدا بر ما منت نهاده است. بی‌گمان، هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را تبه نمی‌کند.

آن گاه سبب این منت الهی را که بر حسب ظاهر موجب آن گردید بیان نموده فرمود: «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» و این جمله، هم بیان علت است و هم خود دعوت برادران است بسوی احسان. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۳۲۴)

۶.۱. تقوا

یکی از ویژگی‌های اخلاقی که هر انسانی در هر عصر و زمانی اگر آن را داشته باشد به کمال نهایی می‌رسد تقوای الهی است، که در آیات ۲۳، ۵۶، ۵۷ و ۹۰ سوره یوسف(ع) به آن اشاره شده است. اهمیت تقوا و علت آنکه آن همه روی آن تأکید شده، از آن جا معلوم می‌شود که اساساً دین و ارسال رسول و انزال کتب آسمانی برای آن است که بشر راه سعادت خود را پیدا کند و با جدیت آن راه را بپیماید، تا به غرض اصلی خلقت که رسیدن به رحمت بی پایان الهی در جهان آخرت است نایل شود. بنا براین، هرچه تأثیر بیشتری در رسیدن به این

هدف دارد، از اهمیت بیشتری برخوردار است. به عبارت دیگر، چون حقیقت نبوت و شرایع الهی نشان دادن راه سعادت به بشر است و خداوند متعال به جهت رحمت بی‌پایان خود، بر خود الزام کرده که مردم را هدایت کند، لذا در آیات الهی و آنچه به وسیله اولیای خدا به مردم رسیده، سعی شده که مردم طوری تربیت شوند که به این دستورات عمل کنند، چون عمل انسان به ناچار از یکی از مبادی نفسانی سرچشمه می‌گیرد، یعنی عمل اختیاری انسان باید از خواست انسان ناشی شود و عمده مبادی ارادی انسان در ترس و امید خلاصه می‌شود؛ پیامبران الهی از این استفاده کرده‌اند که ترس و امید را در بشر زنده کنند و آن‌ها را متوجه چیزی کنند که هدف خلقت انسان در آن است.

تقوا در قرآن به عنوان عامل سعادت انسان معرفی شده و رعایت آن مورد تأکید فراوان قرار گرفته است، خداوند در ابتدای سوره بقره می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَازِيْبٌ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ» (بقره/۲) این کتاب [یعنی قرآن] شک و ریبی در آن نیست و هدایتگر متقین است. در واقع، تقوا به معنی خدا ترسی، پروا و پرهیزگاری است. (راغب اصفهانی، ۱۴۲۳ق، ص ۴۷۹) این کلمه از ماده «وقی» است که به معنای حفظ و صیانت و نگهداری است. معنای «اتقاء» احتفاظ است ولی تا کنون دیده نشده که در ترجمه‌های فارسی، این کلمه را به حفظ و نگهداری ترجمه کنند... و اضافه کرده‌اند که کسی مدعی نشده است که معنای تقوا، ترس یا پرهیز و اجتناب است، بلکه چون دیده شده لازمه صیانت خود از چیزی ترک و پرهیز است... در بعضی موارد، به معنای خوف و ترس استعمال شده است. (مطهری، ۱۳۸۰، ص ۳) تقوا به معنای صیانت نفس و بازداشتن خود از مخالفت خداوند است و تنها به معنای پرهیز و خویش‌داری از گناه نیست. از این جهت تقوا هم در عقاید راه دارد و هم در غیر عقاید؛ تقوی در عقاید، یعنی انسان در اصول اعتقادی خود بیندیشد و سعی کند از آنها منحرف نگردد و در راستای اعتقاد صحیح و راسخ به آن‌ها، رفتار، گفتار و حتی پندار خود را جهت دهد. انسان به راستی به خداوند و معبود اصلی معتقد گردد و یقین داشته باشد که معبودها و خدایان خیالی باطلند. به درستی معتقد گردد که همه، مخلوق آن معبود حقیقی هستند و مخلوق باید مطیع و فرمان بردار معبود خویش باشد و در برابر او پیشانی ذلت بر زمین نهد و از او روی نتابد. همچنین علاوه بر حفظ اعضاء و جوارح از محرّمات و مشتهات و مکروهات، دل را نیز از آنچه مرضی خدا نیست، حفظ کند و اندیشه گناه و کار زشت هم به دل راه ندهد، بلکه بکوشد تنها به خدای متعال و آنچه مرضی اوست بیندیشد. «قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْنَا اِنَّهُ مَن يَّتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِیْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِیْنَ» (یوسف/۹۰) به راستی خدا بر ما مَنّت نهاده است. بی‌گمان، هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند. یعنی اینکه می‌بینید، نتیجه تقوا است، نتیجه پاکی و خود نگهداری است، برده شدم و زیر دست این و آن افتادم اما تقوا را حفظ کردم، کارم به جای رسید که یکی از متشخص‌ترین و زیباترین زنان مصر، از من جوان بی اسم و رسم تقاضای مراوده کرد، ولی من خود را در پناه تقوی الهی نگه‌داشتم و گفتم:

خدایا، زندان برای من از آنچه مرا بدان می خوانند خوش تر است. من زندان را بر این لذت های مقرون به آلودگی ترجیح می دهم. تقوای آن روز، مرا امروز عزیز مصر کرد. تقوا، صبر، پاکی و نزاهت در این جهان گم نمی شود، آدمی را از حسیض ذلت به اوج عزت می رساند؛ بی گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند. (مطهری، ۱۳۸۰، ص ۶۲)

۶،۲. اطاعت از پدر

یکی از ویژگی های اخلاقی مورد تحسین ادیان الهی اطاعت از پدر و مادر در غیر از معصیت الهی است، که در الگوی تربیتی حضرت یوسف (ع) در قرآن به صورت پررنگ دیده می شود. در قرآن کریم یکی از موارد که نشان می دهد حضرت یوسف (ع) مطیع دستور پدر هست، آیه پنج سوره یوسف است که می فرماید: «قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (یوسف/۵) [یعقوب] گفت: «ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می اندیشند، زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است. حضرت یوسف (ع) طبق دستور پدر عمل کرد و خوابش را به عنوان یک راز نزد خود نگهداشت و به برادران بازگو نکرد و فرمان پدر را به خوبی اطاعت کرد.

۶،۳. احترام به پدر و مادر

یکی از مواردی که در محتوای تربیت اخلاقی حضرت یوسف (ع) خود را نشان می دهد، احترام گذاشتن به پدر و مادر است. و ایشان به این مهم اهتمام ویژه داشتند که در برنامه تربیتی او در این سوره در برخی آیات به وضوح دیده می شود. در آیه چهار همین سوره، به نقل از ایشان می فرماید: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (یوسف/۴) [یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت: «ای پدر، من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم [آنها] برای من سجده می کنند. این که حضرت یوسف (ع) در ابتدای سخن پدرم یا پدرجان می گوید و پدر را با نام و مانند آن خطاب نمی کند، نکته ای تربیتی دارد و آن این که یوسف (ع) به دلیل ارتباط عاطفی اش با پدر، او را پدرم یا پدرجان صدا می زند و این بهترین ادب فرزند است. این رفتار یوسف (ع) به همه اعضای خانواده و به ویژه فرزندان می آموزد که در مقابل پدر و مادر ادب را رعایت کنند و آنها را با نام نخوانند و این بهترین روش برای همه است که هنگامی که می خواهند یکدیگر را صدا بزنند از چه تعبیری استفاده نمایند. مخصوصاً افراد خانواده باید از تعبیر زیبا که نشانه صمیمیت، رحمت و شفقت است برای صدا زدن یکدیگر استفاده نمایند. زیرا هرچقدر این ارتباط با کلمات مهرآمیز همراه باشد، روابط میان خانواده را تقویت می کند و در برآورده شدن خواسته های عاطفی طرفین نقش بسزایی دارد. حضرت یوسف (ع) هنگامی که می خواهد خوابش را برای پدر تعریف کند سخنش را با «یا أَبَتِ»

آغاز می‌کند، اصل آن یا «أبی» ای پدرم بوده است و در منادای مضاف به یاء متکلم یکی از نه وجه جایز این است که می‌توان یاء را حذف و به جای آن تاء به اسم الحاق کرد. حضرت یوسف(ع) به خاطر ارتباط عاطفی با پدر، ایشان را پدرم یا پدرجان صدا می‌زند و این بهترین ادب فرزند است. بنابراین لازم است انسان پدر و مادر خود را احترام کند، زیرا اگر این رویه در جامعه جریان نیابد و فرزندان با پدر و مادر خود معامله یک بیگانه را داشته باشند قطعاً آن عواطف از بین رفته و شیرازه اجتماع به کلی از هم گسیخته می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۳، ص ۸)

در جای دیگر؛ قرآن کریم چه زیبا از احترام حضرت یوسف(ع) به پدر و مادرش سخن می‌گوید؛ گویا دستورات الهی در سفارش احترام به پدر و مادر، در رفتار یوسف(ع) تجلی یافته و او بر همه سبقت گرفته است: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهُ وَ قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ أَمِينٌ» (یوسف/۹۹) وَ رَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ... (یوسف/۱۰۰) پس چون بر یوسف وارد شدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت و گفت: «ان شاء الله، با [امن و] امان داخل مصر شوید. و پدر و مادرش را به تخت برنشانید،...». واژه «آوی» در اصل به معنای (انضمام چیزی به چیزی دیگر) است. (راغب اصفهانی، ۱۴۲۳ق، ص ۱۰۴) و در این آیه کنایه از در آغوش گرفتن آمده است. یعنی یوسف(ع) پس از سالها دوری و فراق، پدر و مادرش را در آغوش محبت خود گرفت و از اینکه فرمود (ادْخُلُوا مِصْرَ) روشن می‌شود که حضرت یوسف(ع) تا بیرون دروازه شهر به استقبال پدر و مادر آمده بود و به منظور احترام گذاشتن و رعایت ادب فرمود به شهر وارد شوید. علامه طباطبایی در تفسیر آیه «إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمِينٌ» می‌فرماید: حضرت یوسف(ع) ادبی را رعایت کرده، که بدیع و بی سابقه است چون هم به پدر و مادر امنیت داد و هم رعایت سیره و روش پادشاهان را که حکم صادر می‌کنند نمود و هم اینکه حکم را مقید به خواست خدای سبحان کرد تا بفهماند آدمی مانند دیگر اسباب، اثر خود را نمی‌گذارد مگر وقتی که مشیت الهی موافق آن باشد و این خود مقتضای توحید خالص است. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۱۴۸)

هنگامی که وارد بارگاه یوسف(ع) شدند نه تنها احترام و اکرام‌شان کرد، بلکه او پدر و مادرش را بر تختی که مسند فرمانروایی او بود، نشاند. «و رَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ» همانگونه که احترام به پدر و مادر یک تکلیف الهی است، از طرفی این رفتار خانه را تبدیل به کانونی می‌کند که سراسر آن لبریز از لطف و محبت و صفا و صمیمیت می‌شود؛ چون خانواده بر محور پدر و مادر استوار است و وقتی که پدر و مادر رفتارهای محبت آمیز از فرزند را مشاهده کنند، جز این نیست که پاسخ آن را با نیکی و احسان بدهند و وقتی که رفتارهای محبت آمیز و نیکی از هر دو طرف انجام بگیرد، طبیعی است که این کانون خانواده به یک بهشت برین تبدیل می‌شود.

۶،۴. عفت و پاکدامنی

عفت پدید آمدن حالتی برای نفس است که بوسیله آن از فزون خواهی شهوت جلوگیری می‌شود، به عبارت دیگر، عفت نوعی خویش‌داری است از آنچه که حلال و درست نیست. (ابن منظور، ۱۴۱۰ق، ج ۹، ص ۲۰۳) دهخدا عفت را عفاف، پارسایی، پرهیزگاری و پاکدامنی معنا کرده است. (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۱۰، ص ۱۴۰۸)

آنچه در قرآن در مورد حضرت یوسف(ع) مطرح است عفت و پاک‌دامنی یوسف(ع) است نه جمال او، چون جمال وصفی طبیعی و حصولی است که در اختیار انسان نیست، اما عفت وصفی اختیاری و تحصیلی است نه حصولی. گرچه همه نعم ظاهری و باطنی از جانب خدای سبحان است، اما آنچه مهم است کمال درونی است نه جمال بیرونی. جمال بیرونی گاهی رهزن و مزاحم است، ولی کمال درونی همواره ره‌گشا است. آنچه قرآن کریم بر آن تکیه می‌کند همان کمال درونی یوسف صدیق(ع) است که با وجود همه موانع، توانست ره‌توشه تقوا و پاک‌دامنی را به قدری تقویت کند که از همه سدها بگذرد و هرگز زمام اختیار را از دست ندهد و زمام جمال بیرونی را به دست کمال درونی بسپارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۳۹)

از جمله ویژگی‌های که سبب نفوذ و ورود در دل دیگران می‌شود عفت و دوری از گناه است؛ زیرا فطرت آدمی به دنبال پاکی و پاکیزگی است و حضرت یوسف(ع) در تمام دوران زندگی خود چه در دوران به ظاهر اسارت و بردگی و چه در دوران ریاست، عفت و پاک‌دامنی پیشه کرد. حضرت یوسف(ع) با داشتن عفت توانست خواسته‌های حیوانی را مهار سازد و از سقوط در پرتگاه فساد نجات یابد و با اینکه تمام زمینه‌های بی‌عفتی برای او فراهم بود، ولی در برابر خواسته‌های نامشروع همسر عزیز مصر، مقاومت ورزید و کمال عفاف و خویش‌داری را از خود به نمایش گذاشت و نشان داد که انسان مؤمن می‌تواند در محیط فاسد و شرایط محیا برای گناه و هوسرانی جلو خواهش‌های نفسانی خود را بگیرد.

یکی از مواردی که نشان می‌دهد حضرت به این اصل مهم اخلاقی پابند است مقاومت وی در برابر خواسته‌های نامشروع همسر عزیز مصر و دیگر زنان مصر بود، ایشان هنگامی که زلیخا همه زمینه‌های کامجویی را در قصر خود فراهم ساخت و از او درخواست کامجویی کرد، به خواسته او تن نداد و در چنین شرایط سختی به خدای خود پناه برده فرمود: «وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف/۲۳ و ۲۴) و آن [بانو] که وی در خانه‌اش بود خواست از او کام گیرد، و درها را [پیاپی] چفت کرد و گفت: «بیا که از آن توام!» [یوسف] گفت: «پناه بر خدا، او آقای من است. به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند. و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد، و [یوسف نیز]

اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد. چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود. یوسف با گفتن: «... مَعَاذَ اللَّهِ ...» (یوسف/۲۳) پناه بر خدا به او فهماند که هرگز در برابر خواسته او تسلیم نخواهد شد و در ضمن به همه کسانی که در چنین شرایط خطرناک قرار می‌گیرند این نکته تربیتی را فهماند که تنها راه نجات از چنگال وسوسه‌های شیطان و آنها که خُلُق و خوی شیطانی دارند، تمسک جستن به عروۀ الوثقی توحید است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۳۶۸) همچنین هنگامی که سایر زنان مصر از ماجرای دلدادگی زلیخا نسبت به غلامش اطلاع یافت او را مورد سرزنش و تمسخر قرار داده گفتند: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (یوسف/۳۰) و [دسته‌ای از] زنان در شهر گفتند: «زن عزیز از غلام خود، کام خواسته و سخت خاطرخواه او شده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.» اما همین زنان وقتی از نزدیک یوسف (ع) را دیدند عاشق و شیفته او گشته و هرکدام به نوبه خود از او طلب کامجویی کردند ولی حضرت یوسف (ع) به جای تن دادن به خواسته‌های آنان به خدای خویش عرض کرد که خدایا من زندان را ترجیح می‌دهم از آنچه که این‌ها مرا به سوی آن می‌خوانند. «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (یوسف/۳۳) [یوسف] گفت: «پروردگارا، زندان برای من دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند» این کلام حضرت یوسف (ع) نفرین به خود نبود چون هیچ انسان عاقلی برای خود بدی را نمی‌خواهد، بلکه بیان‌گر حال او در برابر پرورش و تربیت الهی بود و می‌خواست عرض کند در کنار محبت تو زندان را با رضای تو بر لذت گناه و معصیت و دوری از تو ترجیح می‌دهم. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۲۰۶) حضرت یوسف (ع) چون تحت تربیت الهی بزرگ شده بود می‌دانست که با ارتکاب معصیت الهی از حضرت حق دور خواهد شد ولی در صورت دوری از نواهی الهی نزدیک به او و در جنب او خواهد بود؛ لذا زندانی که به خاطر عدم معصیت و نافرمانی الهی باشد برایش محبوب‌تر از آن چیزی است که همراه با معصیت و نافرمانی الهی باشد.

«عفت» یعنی خویشتن داری از آن چه که حلال و زیبا نیست. (ابن منظور، ۱۴۱۰ق، ج ۹، ص ۲۵۳) همچنین به معنای خود نگهداری از محرمات و زشتی‌ها که با زیباگزینی منافات دارد، معنا می‌کنند. (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۱۹) عفت همان اعتدال عقلی و شرعی است و افراط و تفریط در آن مذموم است، پس در تمامی اخلاق و احوال، حد وسط و راه میانه «عفت» است. (نراقی، ۱۲۶۰ق، ج ۱، ص ۳۲۱) در تفسیر آیات ذکر شده، در بیان عفت و پاکدامنی حضرت یوسف (ع) آمده است: نخستین واکنش حضرت در پاسخ درخواست نامشروع زلیخا پنهانده شدن به دژ محکم و حصین توحید بود، آن‌گاه با آرامش کامل فرمود: «او پروردگار من است به من احسان کرد و مرا از چاه در آورد و از تنهایی و گرسنگی نجات داد و منزلتم را بالابد ستمگران هرگز رستگار نمی‌شود». این چهار جمله

در واقع چهار برهان تربیتی و اخلاقی برای تربیت زلیخا است؛ این چهار برهان در قالب سه برهان ایجابی و یک برهان سلبی بیان شده است. (روستا، ۱۳۹۷، ص ۱۰۳)

برهان یکم (ایجابی) «مَعَاذَ اللَّهِ» این تعبیر، قضیه موجهه است، خداوند پناهگاه است، کسی که خطر را احساس می‌کند باید به پناهگاه برود، پس من نیز با احساس خطر باید به او پناه برده و داخل پناهگاه شوم. برهان دوم (ایجابی) «إِنَّهُ رَبِّي» این تعبیر نیز قضیه موجهه است، او رب من است، اطاعت از رب واجب است پس من باید از او فرمان برم. برهان سوم (ایجابی) «أَحْسَنَ مَثْوَى» این تعبیر هم قضیه موجهه است، خدا به من احسان کرد، در برابر هر احسانی باید شکرگزاری کرد نه تمرد، پس من هم در برابر احسان او باید سپاس گذاری کنم.

برهان چهارم (سلبی) «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» این تعبیر قضیه سلبی است، ظالم سرانجام رسوا می‌شود و به مقصد نمی‌رسد، پس من اگر ظلم و تعدی کنم، رستگار نمی‌شوم. بر این اساس حضرت یوسف (ع) با سه برهان ایجابی و یک برهان سلبی در خواست زلیخا را رد کرد. (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۴۰، ص ۱۵۶) علامه طباطبایی می‌فرماید: چند نکته از این پاسخ حضرت یوسف (ع) فهمیده می‌شود؛ ادله‌ای چهارگانه و پاسخ حکیمانه و عالمانه حضرت ثمره آن اعطای حکم و علم است. یقیناً چنین کسی شایسته پاداش الهی است، چنان که خود اعطای حکم و علم، پاداش احسان و کارهای نیک وی بود. و هم چنین «إِنَّهُ رَبِّي» افزون بر برهان حکیمانه برهان عارفانه نیز هست، زیرا از ربوبیت ویژه استفاده شد نه از عنوان عام رب العالمین بودن حضرت پروردگار. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۱۲۸) همسر عزیز مصر، یوسف (ع) را از کودکی به خاطر زیبایی بی نظیرش بسیار دوست داشت، هرچه یوسف (ع) بزرگ‌تر می‌شد این محبت شدیدتر می‌شد تا آن جا که طاقت او سرآمد و چون هیچ توجهی از جانب یوسف (ع) نمی‌دید، به ناچار خودش دست به کار شد و همه درها را بر یوسف (ع) بست و خلوتی فراهم نمود و برای آن که عزت نفس خودش هم از بین نرود با لحن آمرانه به او گفت: «هَيْتَ لَكَ» تا قاهریت و بزرگی خود بر یوسف (ع) را حفظ کند و یوسف (ع) علی رغم همه اسباب ظاهری (خلوت - جوانی - عشق - مولویت او - زیبایی و...) آن چنان غرق در محبت پروردگار خویش است که ابداً در قلبش جایی برای محبت غیر نیست و غرق در جمال و جلال الهی است و لذا با یک عبارت آن زن را نا امید کرد و از آنجا که غرق در عشق الهی بود حتی نامی از خود نبرد و فرمود «مَعَاذَ اللَّهِ» یعنی (پناه بر خدا) من هرچه دارم از خداست، او پروردگار یکتایی است که مرا گرامی داشته و به من جایگاه نیکو بخشیده، چگونه چنین عمل ظالمانه‌ای را مرتکب شوم، با آن که پروردگارم ستمکاران را رستگار نمی‌کند. در واقع، در این جا می‌توان به تربیت عملی حضرت یوسف (ع) پی‌برد. این عبارت گویای کمال توحید و خلوص نیت آن حضرت است که ابداً شائبه از شرک و خود بینی در ایشان نبوده، به هر جهت این ماجرای حقیقی کشمکشی است که میان حب و جذبه الهی و میان عشق و دلدادگی مجازی،

اتفاق افتاده و از آن جا که (کلمه الله) برتر و غالب است، لذا یوسف(ع) در نهایت با جذب الهی و معنوی، عشق و تمایلات نفسانی را از خود دفع نمود و بر آن غالب شد و خدا این چنین امر خود را غلبه می دهد، «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ» و یوسف(ع) خواسته همسر عزیز مصر را قاطعانه رد می کند و می فرماید: «خداوند مربی و صاحب اختیار من است و اگر مرتکب این عمل شوم از تحت ولایت او خارج شده ام» و ایشان در کلام خود نهایت ادب بندگی را رعایت نمود، ابتدا با لفظ جلاله (الله) خداوند را یاد کرد و آن گاه صفت ربوبیت و توحید را متذکر شد و سپس اشاره به صفت تدبیر خداوند نمود. بنا بر این عفت و اجتناب از گناه یکی از ویژگی های حضرت یوسف(ع) بود که باعث نفوذ ایشان در دیگران شد، زیرا هنگامی که طهارت و پاکی و ایستادگی ایشان در برابر گناه را دیدند هرچند که در ابتدا ناراحت و عصبانی بودند که به خواسته شان تن نداده بود ولی در واقع و حقیقت امر تحت تأثیر وی قرار گرفته و در آخر همگان شهادت به پاکی و عصمت حضرت داده و گفتند: «ما عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» (یوسف/ ۵۱) ما هیچ بدی از او نمی دانیم. شهادت آنان حکایت از آن دارد که حضرت یوسف(ع) با این ویژگی، آنان را تحت تأثیر قرار داده و باعث هدایت و تربیت آنها گردیده است. (صفری، ۱۳۹۶، ص ۱۲۵) شاخص ترین مصداق در موضوع عفت و پاکدامنی را که قرآن به معرفی آن پرداخته و به صورت مبسوط در مورد آن بحث کرده حضرت یوسف(ع) می باشد.

نتیجه گیری

خداوند متعال در قرآن کریم به عنوان کتاب هدایت و تربیت، برنامه های متعدد تربیتی را معرفی کرده است، که یکی از این برنامه های تربیتی، برنامه تربیتی حضرت یوسف(ع) است، که خداوند سرگذشت او را از نیکوترین سرگذشت ها دانسته است. چنانچه می فرماید: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ» (یوسف/ ۳) ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می کنیم، و تو قطعاً پیش از آن از بی خبران بودی. و همچنین در آیه دیگری سرگذشت ایشان را مایه عبرت دانسته است «لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَّائِلِينَ» (یوسف/ ۷) به راستی در [سرگذشت] یوسف و برادرانش برای پرسندگان عبرت هاست.

و در آخرین آیه این سوره نیز سرگذشت این پیامبر الهی را مایه عبرت برای خردمندان دانسته است و می - فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (یوسف/ ۱۱۱) به راستی در سرگذشت آنها، برای اهل خرد عبرتی است. سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق آنچه [از کتاب هایی] است که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می آورند رهنمود و رحمتی است.

براساس بررسی‌های انجام شده در آیات سوره‌ی یوسف(ع) محتوای استفاده شده‌ی ایشان برای تربیت افراد مرتبط با خودش، به شش محور اساسی ساحت تربیت اعتقادی(توحید، نبوت و معاد)، تربیت عبادی، تربیت عقلانی، تربیت سیاسی، تربیت اقتصادی و تربیت اخلاقی اختصاص داده است. در این برنامه تربیتی به ساحت‌های مختلف تربیتی اعم از اعتقادی، عبادی، عقلانی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی توجه شده است و این امر از جامعیت محتوای تربیتی ایشان حکایت دارد.

در محتوای تربیتی حضرت یوسف(ع) در گام اول، تربیت اعتقادی را مدنظر قرار داده است و از آموزه‌های چون توحید و دوری از شرک، نبوت و معاد سخن به میان آورده است. در گام دوم، تربیت عبادی و ارتباط دائمی با خداوند بزرگ را به افراد مرتبط با خودش در عمل و رفتار نشان داده است. و در گام سوم، از تربیت عقلانی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی سخن به میان آورده است و در ساحت اخلاقی آموزه‌هایی چون تقوا، اطاعت و احترام به پدر و مادر و عفت و پاک‌دامنی را مطرح کرده است. بنابراین، می‌توان گفت که تربیت اعتقادی و آموزه‌های مربوط به آن، در الگوی تربیتی حضرت یوسف(ع) بر همه‌ی ساحت‌های دیگر مقدم است و اهمیت و اولویت بیشتری دارد.

منابع

قرآن کریم؛ ترجمه فولادوند

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰ق.
۲. بناری، علی همت، نگرشی بر تعامل فقه و تربیت، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(رحمت الله علیه)، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
۳. ---، ---، الگوی تربیت فرزند بر مبنای تحلیل و تفسیر سوره‌ی لقمان، دوفصلنامه علمی- پژوهشی آموزه‌های تربیتی در قرآن و حدیث، شماره ۸، پاییز و زمستان، ۱۳۹۸.
۴. جمعی از نویسندگان، درآمدی بر نظام‌نامه تربیتی المصطفی، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی، چاپ دوم، قم، ۱۳۹۷.
۵. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم(تفسیر قرآن کریم)، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، قم، ۱۳۹۵.
۶. ---، ---، تفسیر موضوعی قرآن کریم(مراحل اخلاق در قرآن) مؤسسه اسراء، چاپ هفتم، قم، ۱۳۸۶.

۷. حسنی بافرانی، طلعت، مهدوی راد، محمدعلی، منظومه باورهای بنیادین انسان سالم از دیدگاه قرآن، فلسفه دین، شماره ۱۱، ۱۳۹۰.

۸. خاندوزی، سید احسان، حسین زاده، سعید، راهبردهای دفاع اقتصادی از منظر قصص پیامبران الهی (بررسی موردی: قصص پیامبر اکرم (ص)، حضرت یوسف (ع) و حضرت شعیب (ع))، نشریه آفاق امنیت، زمستان، ۱۳۹۴.

۹. دبیری، سولماز، پدیدار، اعظم، اصول و مبانی تربیت سیاسی از منظر قرآن کریم، دوفصلنامه علمی تربیت پاسدار انقلاب اسلامی، شماره ۲۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰.

۱۰. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۵.

۱۱. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین، المفردات فی غریب الفاظ القرآن، انتشارات ذوی القربی، چاپ دوم، قم، ۱۴۲۳ق.

۱۲. رضایی اصفهانی، محمد علی و دیگران، تفسیر قرآن مهر، انتشارات پژوهش های تفسیر و علوم قرآن، قم، ۱۳۷۸.

۱۳. روستا، سعید، روش های هدایتی حضرت یوسف (ع) از منظر قرآن و روایات تفسیری، مرکز مدیریت حوزه های علمی، رساله علمی سطح سه، ۱۳۹۷.

۱۴. سلیمانی، زهرا؛ منتظرالقائم، اصغر، تمدن سازی انبیای ابراهیمی مدیریت اقتصادی عدالت اجتماعی (با تأکید بر حکومت حضرت یوسف (ع))، نشریه معرفت ادیان، شماره ۱۸، بهار ۱۳۹۳.

۱۵. صفری، علی آقا، شیوه های مدیریتی حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم، پایان نامه کارشناسی ارشد، جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی (رحمت الله) مدرسه عالی قرآن و حدیث، ۱۳۹۶.

۱۶. طباطبایی، سید محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ بیست و یکم، تهران، ۱۳۸۵.

۱۷. قرائتی، محسن، تفسر نور، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، چاپ چهاردهم، تهران، ۱۳۸۴.

۱۸. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس القرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۵۵.

۱۹. قطب، محمد، روش تربیتی اسلام، ترجمه سید محمدمهدی جعفری، مرکز نشر دانشگاه شیراز، چاپ پنجم، شیراز، ۱۳۷۵.

۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۲۶ق.

۲۱. مرزوقی، رحمت الله، صفری، یحیی، تربیت اسلامی، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، شماره ۵، سال سوم، قم، ۱۳۸۶.

۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهاردهم، تهران، ۱۳۷۲.

۲۳. نجاری، رضا، مبانی مدیریت اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ۱۳۸۶.

۲۴. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۸۶.